



بسم الله الرحمن الرحيم

- ۲.....مبادی اجتهاد
- ۲.....قیود در علوم
- ۲.....علوم ادبی
- ۳.....دامنه هریک از این علوم
- ۳.....رد مقدمیت معانی بیان
- ۳.....اتخاذ مبنا
- ۴.....تعمیم بحث
- ۴.....علوم عقلی
- ۴.....اتخاذ مبنا
- ۴.....جمع بندی
- ۵.....استدراک از بحث



مبادی اجتهاد

مقدمه ششم غالباً در اصول مطرح شده است که مربوط به مبادی علوم و اموری است که اجتهاد بدان متوقف است. هرچه علم از وسائط بیشتری برخوردار باشد، نیازمند مبادی بیشتری است. مانند فلسفه اولی که کمترین نیاز به علوم دیگر دارد، بلکه تنها به مقداری معرفت‌شناسی و منطق نیازمند است.

قیود در علوم

بنابراین علوم متأخری که قیود بیشتری دارند، نیازمندی بیشتری به علوم دیگر داشته که هم در علوم نظری و هم در علوم و عرفان عملی بدین صورت است. در علم فقه که نیازمندی به مراجعه در آن وجود دارد، طبعاً نیازها و پیوندهای علمی بیشتری تا کلام عقلی و مانند آن نیاز دارد.

علوم ادبی

در اینجا مروری خواهیم داشت بر برخی از مسائل که فقه و اجتهاد بدان نیازمند است، در مرحله دوم جمع‌بندی‌ای در این رابطه خواهیم داشت. یک دسته از این علوم، علوم ادبی است که اختصاص به فقه نداشته ولی مورد نیاز در فهم فقه است که عبارت‌اند از؛ لغت، صرف، نحو و معنای، بیان و بدیع. در لغت به ماده کلمه، در صرف به هیأت کلمه، در نحو به هیأت جمله و در معانی به ظرایف کلامی پرداخته می‌شود.

البته معانی خود مشتمل بر چند علم مجزا است و علوم بیان‌شده اختصاص به زیبان عربی ندارد ولی آنچه در اینجا بیان می‌شود، مقصود علوم دخیل در فقه است.



دامنه هریک از این علوم

دامنه هریک از این علوم نیز در زبان‌های مختلف متفاوت است، برای مثال صرف از دامنه کمتری در سایر لغات برخوردار است. هریک از این علوم در دلیل عقل از منابع اربعه فقهی جاری نیست، بلکه جاری در دلیل کتاب و سنت و تا حدودی در کشف اجماع کاربرد دارد. در حوزه کلام و اخلاق نقلی نیز بدین علوم نیازمندی ثابت است. همان‌طور که واضح است برخلاف علم اصول یا بخشی از آن، در کلام هر متکلم جاری است و مقدمیت خاصه‌ای برای فقه و اجتهاد ندارد. بنابراین ذات دلیل عقلی بدان نیازی ندارد.

رد مقدمیت معانی بیان

برخی نیاز به سه علم اول را پذیرفته‌اند ولی معانی در نزد آن‌ها مورد قبول واقع نشده است. چراکه بیانات فقهی مانند بیانات قانونی است و در آن‌ها ظرائف کلامی به کار نمی‌رود.

اتخاذ مبنا

حق در مسأله نیز در اینجا این‌گونه بدون بسطی، این است که در مسیر اجتهاد به همه علوم ادبی بیان‌شده نیاز است ولی میزان نیاز به آن‌ها متفاوت است. لذا تقدیم مسند و مسندالیه و حصر و مواردی دیگر در بیانات فقهی جاری است. بنابراین، بیان فوق فی‌الجمله در روایات صحیح است اما در قرآن کریم آرایه‌های معانی می‌تواند مبنای نکات فقهی باشد مانند آیه شریفه «قُوا

أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»^۱



تعمیم بحث

به خصوص اینکه در حوزه اخلاق و کلام هم بخواهند موردتوجه قرار گیرند، نیاز به آن‌ها قابل رد نیست. البته ممکن است برخی ظرایف آن موردنیاز نباشد. علاوه بر اینکه این حالت در صرف و نحو و دقایق آن‌ها وجود دارد و برخی از دقایق آن‌ها در اجتهاد تأثیرگذار نیست. لذا در استصحاب جمله حالیه جایگاه ویژه‌ای دارد که نیازمندی به علم نحو را بیش‌ازپیش نشان می‌دهد. در غالب منابع با سطح عمومی علوم ادبی می‌توان پیش رفت، اما در برخی موارد نیازمندی به جزئیات وجود دارد.

علوم عقلی

در علوم عقلی عمدتاً منطق، فلسفه و بخش عقلی کلام موجود است که مورد اخیر به فلسفه نزدیک است چراکه همان مشرب را پی می‌گیرد، برخی ادعا نموده‌اند که این علوم پایه‌های اجتهاد هستند. البته در اینجا اختلاف نظرهایی وجود دارد، به خصوص در منطق که مرحوم آقای خویی فرموده‌اند که منطق دارای قواعد ارتکازی است که چندان نیازمندی به آن وجود ندارد. و بسیاری از افراد بدون آن از توان استدلالی برخوردارند.

اتخاذ مبنا

درست است منطق برای انسان حالت ارتکازی دارد و بشر پیوسته بدان استدلال می‌کند، و ممکن است فرد منطق را نخوانده باشد ولی بتواند اجتهاد نماید. اما در اینجا نکته‌ای وجود دارد که در ریزه‌کاری‌های داشتن دانش منطق منجر به اتقان بیشتری می‌شود و با آن شخیص موردی فرد تقویت می‌شود.

جمع‌بندی

بنابراین، منطق شرط کمال است مانند مغالطات، هیأت استدلال و... چنین نقشی را ایفاء می‌کند همان‌طور که مطالعه صرف و نحو برای متکلم عرب، دقت او را بالا خواهد برد. و اگر احتمال دهد که ندانستن کل یا برخی از منطق در استدلال او تأثیر دارد،



ضرورت استفراغ وسع اقتضاء می‌کند آن را پیگیری کند. لذا اگر فرد اصلاً منطق را نداند، احتمال لطمه زنی آن بسیار بالا است. و در رتبه‌ای نیاز به آن وجود دارد.

اگر گفتیم در اجتهاد نیاز به فلسفه وجود دارد و یا قائل به نیاز به اصول شدیم، این دو علم در بسیاری از موارد نیازمند به نطق است مانند اینکه اگر کسی اصول مرحوم اصفهانی یا کفایه را از مبادی اجتهاد بداند، نیاز به منطق تقویت می‌گردد. همانند بحث کلی عقلی، منطقی و... البته در اصول با دو واسطه و در فلسفه با اختلاف واسطه‌ای که وجود دارد، این نیاز موجود است.

استدراک از بحث

و روشن است که منکرین علم مدون آن را نفی می‌کنند نه حالت ارتکازی موجود آن را، کما اینکه این ادعا در قبال علوم ادبی نیز می‌تواند مطرح شود. چراکه این لازمه فکر بشر است.